

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که ملاک کفر و ارتداد چیست؟ ضوابط، کلمات و ادله را بیان نمودیم و در ادامه به چند مطلب دیگر اشاره کرده و نتیجه نهایی را بیان کنیم.

مطلب اول

نکته‌ای که بسیار مهم است آن است که آیا همان امری که سبب دخول در اسلام است، مخالفت با همان امر فقط سبب الخروج است یا نه؟ ما می‌دانیم ضابط اسلام شهادتین است، شهادت به توحید و شهادت به رسالت، آیا برای خروج از اسلام هم فقط ما باید محدود به انکار یکی از این دو مورد کرده و بگوئیم اگر کسی توحید یا رسالت را انکار کرد یا هر دو را انکار کرد «خرج من الاسلام»؟ بگوئیم وقتی ضابطه‌ی ورود به اسلام این است پس خروجی‌اش از همین راه باید باشد، یا اینکه نه، ما بر اساس روایات می‌توانیم بگوئیم در روایات آمده کسی که «جحد الفرائض» یا «ارتکب کبیره» و «دان بحلیتها»، اینها هم از اسلام خارج‌اند؟

به نظر ما ملازمه‌ای نداریم که اگر برای دخول در اسلام این دو تا ملاک باشد، معیار خروج از اسلام هم فقط همین باید باشد، لذا شاید بزرگانی همچون مرحوم اردبیلی، فاضل هندی، امام خمینی و مرحوم خوئی این مطلب در ذهنشان بوده (که ملازمه وجود دارد) و لذا این روایات «من جحد الفرائض» یا «من ارتکب کبیره» را به مسئله انکار رسالت برگرداندند، اما به نظر ما ملازمه نیست ولو به نظر بدوی یک ملازمه‌ای است؛ زیرا در نگاه اولیه می‌گوئیم این دو معیار اسلام است، پس «اذا انتفی انتفی»، به حسب ظاهر این معیار اگر کنار رفت شهادت به توحید و شهادت به رسالت هم کنار رفت اسلام هم منتفی می‌شود.

ولی به نظر می‌رسد گرچه ظاهر مسئله ملازمه است و بدو ملازمه به ذهن می‌رسد، اما روایات «من جحد الفرائض» یعنی ولو این آدم توجهی هم ندارد به اینکه انکار نبوت می‌کند (مثلاً کسی بگوید پیامبر را قبول دارم ولی حجاب را قبول ندارم، نماز را قبول ندارم، روزه را قبول ندارم) این می‌شود «من جحد الفرائض» ولو توجهی به این استلزام نداشته باشد. پس روایات توسعه داده است.

به بیان دیگر، در روایات فرائض دو دسته روایات داریم: یک دسته می‌گوید: «من ترک الصلاة متعمداً کان کافراً»، یک دسته می‌گوید «من جحدھا»؛ یعنی اصلاً وجوب صلاة را اگر کسی انکار کرد، که مشهور این است که جحد، انکار از روی علم است، علم به این دارد که در دین وجوب دارد، اما «جحدھا کان کافراً». بزرگانی مثل امام خمینی، مرحوم خوئی، مرحوم اردبیلی مثال این روایات را بردند به تکذیب النبی (صلي الله عليه وآله) و گفتند: «اذا کان مستلزماً لتكذيب النبی (صلي الله عليه وآله)»، لذا می‌گویند اگر کسی وجوب نماز را انکار کرد، اما می‌گوید من پیامبر را قبول دارم و تکذیب نمی‌کنم، می‌گوید او از اسلام خارج نشده! اما

اگر ملازمه باشد و علم به استلزام داشته باشد این از اسلام خارج می‌شود. این بستگی به استظهاری است که شما از این روایات داشته باشید.

یک طائفه از روایات می‌گوید: «ادنی ما یكون العبد به کافراً، من زعم أن شيئاً نهی الله عنه ان الله امر به و نصبه دیناً»^[1]؛ کمترین چیزی که موجب کفر می‌شود این است که می‌داند خدا یک چیزی را حرام کرده و بگوید به نظر من واجب است و وجوب را به عنوان اعتقاد خودش قرار بدهد. برخی گفته‌اند کفر در اینجا کفر فقهی نیست بلکه کفر اعتقادی است، این روایاتی که در اینجا هست مخصوصاً با توجه به کلمه «ادنی»؛ زیرا در کفر و اسلام اعتقادی مراتبی داریم، یک کفر اعتقادی در درجه خیلی بالا است و یک کفر اعتقادی هم در درجه پائین است که مثلاً بگوید حلالی را بگوید حرام است، اما کفر فقهی در اینجا نیست.

شاهدش این است که در باب ریا می‌گوئیم از مصادیق شرک است و در روایات زیاد داریم که ریا شرک خفی است ولی کسی ملتزم به این نشده که ریاکار مشترک و نجس است، آن هم عنوان شرک اعتقادی را دارد، این روایت که اصلاً نمی‌شود به آن توجهی کرد، اما روایاتی راجع به ترک الفرائض و جهد الفرائض داریم، که گفتیم «من ترک فریضةً من الفرائض عمداً فهو کافر»، روایت «من جحد الفرائض» می‌شود مفسر آن؛ یعنی مجرد ترک خارجی موضوع نیست، بلکه ملاک انکار است. بنابراین اگر بخواهیم جمود بر ظاهر این روایات داشته باشیم، در هیچ یک از روایات جحد الفرائض مسئله تکذیب النبی (صلي الله عليه وآله) نیامده است. یا این روایت «من ارتكب كبيرةً من الكبائر فزعم أنها حلال اخرج ذلك من الاسلام»^[2]، اگر یک کبیره‌ای را مرتکب شود و اعتقاد به حلیتش داشته باشد از اسلام خارج می‌شود.

دیدگاه محقق همدانی (قدس سره)

محقق همدانی در مصباح الفقیه می‌گوید: ما نمی‌توانیم به اطلاق این روایات التزام پیدا کنیم، اطلاق این روایات اعم از این است که ضروری باشد یا نباشد، علم داشته باشد یا نه. این روایات کالصریح فی الاطلاق است؛ یعنی می‌گوید اگر کسی کبیره‌ای را مرتکب شد و زعم آنها حلال، این اعم از این است که کبیره بودنش ضروری باشد یا نباشد و علم به ضروری بودن داشته باشد یا نداشته باشد، اما التزام به این اطلاق مشکل است.^[3]

نکته قابل توجه آن است که در باب فقه الحدیث گاهی برخی از احادیث یک اطلاقاتی دارد و این اطلاق را یا فقها از آن عدول کردند (نه از اصل حدیث)، شما همان حرفی که ما داریم که اگر فقها اعراض از یک حدیث کردند این موجب ضعف آن حدیث در حجیت می‌شود و نمی‌شود به آن حدیث استدلال کرد، اگر فقها از اطلاق یک حدیث اعراض کردند، این را مرحوم محقق همدانی در همین جا دارد (که «من ارتكب كبيرةً و زعم انها حلال»، ایشان می‌گوید اطلاقش می‌گیرد این کبیره ضروری باشد یا نباشد، علم به این ضروری داشته باشد یا نداشته باشد)، لذا می‌گوید چون تمسک به این اطلاق مشکل است، بعد می‌گوید: یا باید تقیید بزنیم به ضروری یا تقیید بزنیم به علم، این تقییدها هیچ کدام دلیل ندارد. لذا این روایات مجمل می‌شود؛ یعنی روایت «من ارتكب كبيرةً» در ما نحن فیه مجمل می‌شود.^[4]

دیدگاه محقق خویی (قدس سره)

مرحوم خویی در کتاب الطهاره می‌گوید: «لا مانع من التمسك باطلاق هذه الروایات لعدم دوران الامر بين التقييد بينهما في المتقدمين و لأجل ذلك يمكن التمسك باطلاقها و نحكم بكفر مرتكب الكبيرة إذا زعم أنها محللة فيخرج عن الاسلام بلا فرق بين الضروری و غیره، و لا بين العلم بالحكم و عدمه»^[5]؛ اطلاق این روایات ثابت است، چرا شما می‌گوئید روایت به اطلاقش نمی‌شود تمسک کرد؟!

به نظر می‌رسد در اینجا حق با محقق همدانی است؛ زیرا وقتی فقها و قداما ملاک ارتداد را انکار ضروری قرار دادند یعنی روایات «من جحد الفرائض» را باید به ضروری قید زد. در جلسه گذشته گفتیم آن را از راه قرینه مناسبت حکم و موضوع درست می‌کنیم. یک راهش هم اجماع است، می‌گوئیم اجماع می‌آید «من جحد الفرائض» را به ضروری قید می‌زند، «من ارتکب کبیره» را به ضروری باید تقیید بزیم. لذا یا از راه قرینه مناسبت حکم و موضوع یا از راه اجماع، برای اینکه اجماع و فقهای متقدم از اطلاق این روایات اعراض کردند و نگفتند این روایات اطلاق دارد و ما به اطلاقش عمل می‌کنیم، نه این روایات در مرئی و منظرشان بوده و از اطلاق این عبور کردند و اعراض کردند، حرف مرحوم همدانی درست است، منتهی ایشان می‌گوید: حال که از اطلاق اعراض کردند بگوئیم این روایات مجمل می‌شود! می‌گوئیم نه، شما فقط همان ضروری بودن و علم به ضروری بودن را کنارش قرار بده آن هم به قرینه الاجماع یا به قرینه مناسبت حکم و موضوع.

بنابراین ما می‌گوئیم اگر در کلمات قداما عنوان «ضروری» هم نیامده ولی قرآنی وجود دارد، یعنی خود ابن سعید از عبارات قداما همین ضروری را فهمیده، ولی اول کسی که تصریح به ضروری کرده ابن سعید است، اما قداما نیامدند بگویند مطلق «من جحد فریضة» ولو آن فریضة ضروری هم نباشد این خارج از اسلام است، مطلق «من ارتکب کبیره»، ما عرض کردیم یا اجماع یا اگر در اجماع خدشه می‌کنید، قرینه مناسبت حکم و موضوع در اینجا وجود دارد.

نتیجه آن‌که، روایاتی داریم بر این‌که ضابطه اسلام شهادتین است، این روایات «من جحد» و یا «من ارتکب» را به قرینه مناسبت حکم و موضوع یا به قرینه الاجماع حمل بر ضروری می‌کنیم و یا به تعبیری که مرحوم همدانی دارد نمی‌شود به اطلاقی التزام پیدا کرد (همان که در جواب صاحب بلغه عرض کردیم نمی‌شود التزام پیدا کرد اگر کسی یک استحبابی را انکار کرد این خروج از دین پیدا کرده و مرتد است).

حال که التزام به اطلاق مشکل است قدر متیقن بگیریم یا قرینه مناسبت حکم و موضوع بگیریم آن روایات را حمل بر ضروری کنیم. دو راه داریم:

1. یا به قرینه آن روایات اصلی بگوئیم «من جحد فریضة اذا كان مستلزماً لتكذيب النبي (صلي الله عليه وآله)» یا «ارتکب کبیره» اگر مستلزم تکذیب النبی شود،

2. راه دیگر این است که بگوئیم این روایات «من جحد فریضة» توسعه داده و می‌گوید درست است دو شهادت برای دخول در اسلام است (چون ما گفتیم ولو بدو ملازمه وجود دارد ولی واقعاً ملازمه نیست و یک امر اعتباری است)، اما شارع می‌تواند بگوید من این را هم موجب خروج از اسلام می‌دانم.

این نتیجه‌ای که ما قبلاً گفتیم که برگردانیم به تکذیب النبی (صلي الله عليه وآله)، اما بحث‌های سابق را که مجدداً مراجعه کردم باز قول صاحب جواهر را تقویت کردیم؛ یعنی این روایات یک توسعه‌ای در آن ادله ضابطه اسلام می‌دهد و می‌گوید اگر کسی انکار کرد فریضة‌ای ضروری را، موجب خروج از اسلام است ولو مستلزم تکذیب النبی نشود.

واژگان کلیدی: انکار ضروری، ارتکاب کبیره، جحد فرائض، ملازمه در دخول در اسلام با گفتن شهادتین و خروج از اسلام با انکار شهادتین.

فردا مصادف است با سومین سالگرد شهادت سردار بزرگ انقلاب و نظام جمهوری اسلامی شهید بزرگوار حاج قاسم سلیمانی، انقلاب ما از قبل از پیروزی واقعاً نقاط عطف بزرگی داشت، در یک بحران‌ها و زمان‌هایی چهره‌هایی جان خودشان را تقدیم اسلام می‌کردند و این موجب تحکیم انقلاب و تحکیم نظام می‌شد، شهید سلیمانی از همین نمونه‌هاست، به نظر من همان طوری که شهادت بزرگانی مثل شهید بهشتی، شهید مطهری، در آن زمان خودش یک حیاتی به انقلاب و نظام داد خون آنها سبب حیات انقلاب و اسلام شد، واقعاً این شهید بزرگوار هم همینطور شد و شاید از یک جهاتی دایره تأثیرگذاری این شهادت در جامعه بین المللی بیشتر است؛ زیرا آن زمان‌های اوایل انقلاب در داخل ایران ما بود، اما چون این شهادت در بیرون کشور واقع شد (در عراق واقع شد)، آن هم با دستور مستقیم رئیس جمهور منحوس آمریکا واقع شد و با فرماندهی خودش و فرماندهان نظامی خودش، این اهمیت این شهادت و عظمت این شهادت را برای ما دلالت دارد.

رهبری معظم فرمودند شهید سلیمانی واقعاً باید به عنوان یک مکتب باشد این فرمایش کاملاً دقیق و صحیحی است، اینطور نیست که ایشان خواسته باشد تجلی از شخصی کند، شهید سلیمانی کسی است که از اول جنگ در دفاع مقدس حضور فعال داشت، بعد هم در سپاه قدس در مسئولیت‌های مختلف، در جبهه مقاومت، رکن جبهه مقاومت این شهید بزرگوار بود و این همه کارهایی که این مرد برای تشکیل و تقویت جبهه مقاومت کرد که امروز جبهه مقاومت اسرائیل و آمریکا را واقعاً بیچاره کرده، دست اینها را بسته، اینها را عاجز کرده و آنها هم فهمیدند که چه کسی را باید از میدان خارج کنند و به شهادت برسانند.

درکی که این شهید از اسلام داشت، من همین جا عرض می‌کنم یکی از جهاتی که مسئولین ما باید از این شهید الگو پذیری کنند، جدای از شجاعت، اخلاص، جدای از باورهای عمیق دینی، اعتقادی بود که به روحانیت داشت، اینهایی که با ایشان محشور بودند و در جلسات با ایشان بودند این باوری که به رهبری داشت، به ولایت فقیه و مرجعیت و روحانیت و حتی یک طلبه داشت، باورش این بود که یک طلبه سرباز واقعی امام زمان (علیه‌السلام) است و با آن نگاه از او احترام می‌کند، از او تبعیت می‌کرد، این جزء خصوصیات است که باید ما در این شهید عزیز مورد توجه قرار بدهیم، مسئولین ما، مردم ما که به این شهید بزرگوار عشق می‌ورزند و باید هم اینطور باشد، مزارش را این روزها ببینید چقدر افراد از گوشه و کنار به زیارت می‌روند و باید همینطور باشد. کسی که عمرش را برای اسلام گذراند، جانش را فدا کرد خالصانه و آگاهانه و عارفانه، این یکی از افتخارات نظام شد، از برگ‌های زرین انقلاب ما شد.

باید یاد این شهید بزرگوار را همیشه گرامی بداریم همان طوری که یاد همه شهدا را باید زنده نگه داشت، رسانه‌های ما نباید بگذارند وقتی سالگرد می‌شود چند روز بیایند راجع به این شهید یا شهدای دیگر بحث کنند، باید یاد شهدا همیشه در حوزه‌ها، در مراکز علمی، در دانشگاه‌ها، در اقصای مختلف، باید زنده باشد و ما بدانیم این شهدا تک‌تکشان قطره قطره خورشان روز قیامت معلوم می‌شود که بر ما حق داشتند و مسئولیت‌مان با هر قطره خونی که ریخته شد بیشتر می‌شود، باید مواظب باشیم ببینیم این امانتی که به دست ما سپردند چقدر مراقبت کردیم، اهداف اینها را ببینیم که چه بوده؟

اینها برای قدرت طلبی شهید ندادند، برای منفعت جناح شهید نشدند، برای اینکه یک گروه خاص در رأس حکومت قرار بگیرد، شهید نشدند، اینها برای اینکه حکومت یک دست بشود شهید نشدند، اینها را یاد بگیریم از اینها، اینها شهید شدند که اسلام بماند، شهید شدند که انقلاب بماند، شهید شدند که مسئولین از هر جناحی که باشند به این مردم خدمت کنند، یعنی مسئولی که فکر یک‌دست کردن گروه خودش و قدرت خودش و مسئولیت خودش هست، به نظر من در مسیر این شهید و این شهدا مسلم نیست، اگر یک مسئولی بگوید همه باید فکر من را داشته باشند، همه باید آنچه من فکر می‌کنم را فکر کنند.

یک وقتی رهبری نظام و آن سکاندار اصلی نظام است، سیاست‌هایی که ایشان دارند تبیین می‌کنند تبعیتش بر همه واجب است و تردیدی در آن نیست، اما بقیه بخواهند اهداف دنیوی داشته باشند اینها با اهداف شهدای ما سازگاری ندارد، ما باید این شهدا و

اهدافشان را خوب بشناسیم و در همان مسیر... اگر بخواهیم انقلابمان باقی بماند. وصیتنامه حاج قاسم را بخوانید، در مدراس و کتب درسی قرار بدهند، اعتقادات و باورهای که داشت، ببینید چقدر به معاد باور دارد که چند ماه قبل از شهادتش به قم می‌رود و خدمت مراجع می‌رود و کفنش را می‌آورد می‌گوید شما هم امضا کنید، این خیلی حرف است.

یک کسی می‌گوید من عمرم را برای جهاد در راه خدا گذراندم، در بدترین خطرهای حضور داشتم و حاضر بودم جانم را بدهم، حالا کفنم را بدهم چه کسی امضا کند؟ ولی روی آن باوری که دارد که مراجع نمایندگان امام زمان علیه السلام هستند، رهبری معظم نماینده امام زمان (علیه السلام) است، این نگاه و این باور در این شهید بوده که کفنش را به اینها می‌دهد که برای من امضا کنید، این باورها در مسئولین ما باید قوی شود، همین باورها بود که انقلاب را پیروز کرد منتهی در این یکی دو دهه متأسفانه این باورها ضعیف شده، کم‌رنگ شده، هم در مسئولین، هم در بخشی از اقشار، البته با تبلیغات سوئی که دشمن همیشه دارد.

لذا باید اهداف اینها را بشناسیم، اینها سرمایه‌هایی است که باید برای نسل امروز و آیندگان حفظ کنیم، برای جهانیان باید اینها را حفظ کرد و ان شاء الله امیدواریم به برکت خون این شهید بزرگوار و سایر شهدا همه شهدا و همه مجاهدتها و همه ایثارهایی که برای این نظام شد، امروز که این همه دشمنی‌ها را آدم می‌بیند، یعنی اصلاً دشمن یک آن بیکار نیست برای برخورد با انقلاب و نظام، ان شاء الله به برکت اینها نقشه‌های دشمن نقش بر آب بشود و این نظام و انقلاب با قوت به مسیر خودش ادامه بدهد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ عِيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا (عَلَيْهِ السَّلَام) يَقُولُ وَ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ مَا أَذْنِي مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا وَ أَذْنِي مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ كَافِرًا وَ أَذْنِي مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ ضَالًّا فَقَالَ لَهُ قَدْ سَأَلْتُ فَافْهَمِ الْجَوَابَ أَمَا أَذْنِي مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا أَنْ يُعْرِفَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى نَفْسَهُ - فَيُقِرَّ لَهُ بِالطَّاعَةِ وَ يُعْرِفَهُ نَبِيِّهِ 9 فَيُقِرَّ لَهُ بِالطَّاعَةِ وَ يُعْرِفَهُ إِمَامَهُ وَ حُجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ وَ شَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ فَيُقِرَّ لَهُ بِالطَّاعَةِ قُلْتُ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِنْ جَهِلَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا مَا وَصَفْتَ قَالَ نَعَمْ إِذَا أَمَرَ أَطَاعَ وَ إِذَا نَهَى انْتَهَى وَ أَذْنِي مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ كَافِرًا مَنْ زَعَمَ أَنَّ شَيْئًا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَ بِهِ وَ نَصَبَهُ دِينًا يَتَوَلَّى عَلَيْهِ وَ يَزْعُمُ أَنَّهُ يَعْبُدُ الَّذِي أَمَرَهُ بِهِ.» الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج2، «بَابُ أَذْنِي مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا أَوْ كَافِرًا أَوْ ضَالًّا»، ص: 414 - 415، ح 1.

[2]. «وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) عَنِ الرَّجُلِ يَرْتَكِبُ الْكَبِيرَةَ فَيَمُوتُ هَلْ يُخْرِجُهُ ذَلِكَ مِنَ الْإِسْلَامِ وَ إِنْ عَذَّبَ كَانَ عَذَابُهُ كَعَذَابِ الْمُشْرِكِينَ أَمْ لَهُ مُدَّةٌ وَ انْقِطَاعٌ فَقَالَ مَنْ ارْتَكَبَ كَبِيرَةً مِنَ الْكَبَائِرِ فَزَعَمَ أَنَّهَا حَالٌ خَرَجَهُ ذَلِكَ مِنَ الْإِسْلَامِ وَ عَذَّبَ أَشَدَّ الْعَذَابِ وَ إِنْ كَانَ مُعْتَرِفًا أَنَّهُ ذَنْبٌ وَ مَاتَ عَلَيْهَا أَخْرَجَهُ مِنَ الْإِيمَانِ وَ لَمْ يُخْرِجْهُ مِنَ الْإِسْلَامِ وَ كَانَ عَذَابُهُ أَهْوَنَ مِنَ عَذَابِ الْأَوَّلِ.» الكافي 2- 285 - 23؛ وسائل الشيعة؛ ج1، ص: 33، ح 49 - 10.

[3]. «و يتوجه على الاستدلال بمثل الروايات - بعد الغضب عما في بعضها من الخدشة من حيث الدلالة - أن استحلال الحرام أو عكسه موجب للكفر من غير فرق بين كونه ضروريًا أو غيره، بل بعضها كالصریح في الإطلاق، و حيث لا يمكن الالتزام بإطلاقها يتعين حملها على إرادة ما إذا كان عالما بكون ما استحله حراما في الشريعة، فيكون نفي الإثم عن نفسه و استحلاله منافيا للتدين بهذا الدين، و مناقضا للتصديق بما جاء به سيد المرسلين، فيكون كافرا، سواء كان الحكم في حد ذاته ضروريًا أم لم يكن.» مصباح الفقيه؛ ج7، ص: 279.

[4]. «و الحاصل: أنه لا يفهم من مثل هذه الأخبار اعتبار عدم إنكار شيء من الأحكام الضرورية من حيث هو و إن لم يكن منافيا لتصديق النبي صلى الله عليه و آله في جميع ما جاء به إجمالا في مفهوم الإسلام المقابل للكفر حتى يتقيد به الأخبار الواردة في تفسير الإسلام، الخالية عن ذكر هذا الشرط.» همان، ص 280.

[5]. «و حيث ان الرواية غير مقيدة بشيء و ترجيح أحد التقييديين على الآخر من غير مرجح فلا محالة تصبح الرواية في حكم المجمل و تسقط عن الاعتبار. بل يمكن ان يقال التقييد بالعلم أرجح من تقييدها بالضروري لأنه المناسب للفظ الجود الواردة في الطائفة الثانية كما مر. كذا نوقش في دلالة الصحيحة إلا ان المناقشة غير واردة لعدم دوران الأمر بين التقييديين المتقدمين بل

المتعين ان يتمسك بإطلاقها و يحكم بكفر مرتكب الكبيرة إذا زعم أنها محللة بلا فرق في ذلك بين الأحكام الضرورية و غيرها و لا بين موارد العلم بالحكم و عدمه ثم ان الالتزام بالكفر و الارتداد إذا لم يصح في بعض هذه الأقسام أخرجناه عن إطلاقها و يبقى غيره مشمولاً للرواية لا محالة. و لا نرى مانعاً من الالتزام بالارتداد في شيء من الأقسام المتقدمة بمقتضى إطلاق الصحيحة إلا في صورة واحدة و هي ما إذا كان ارتكاب الكبيرة و زعم انها حلال مستنداً الى الجهل عن قصور كما في المجتهدين و المقلدين حيث ان اجتهاد المجتهد إذا أدى الى إباحة حرام واقعي فلا محالة يستند ارتكابه لذلك الحرام الى قصوره لأنه الذي أدى اليه اجتهاده و كذا الكلام في مقلديه فلا يمكن الالتزام بالكفر في مثلهما و ان ارتكبا الكبيرة بزعم انها حلال كيف و قد يكون المجتهد المخطئ من الأوتاد الأتقياء فالالتزام بالارتداد حينئذ غير ممكن و أما في غيره من الصور فلا مانع من التمسك بإطلاق الصحيحة و الحكم بكفر مرتكب الكبيرة مطلقاً. « التنقيح في شرح العروة الوثقى؛ الطهارة2، ص: 62 – 63.